

کودک



نور الهدی

گروه نشریات نور الهدی، شماره ۳۴، پاییز ۹۵



سلام

بر امام خوبم

• من راستگویی را دوست دارم

• صندوقچه عزاداری

پنجاهم

نورالهدی

نشریه کودک، شماره ۳۴، پاییز ۹۵

صاحب امتیاز: معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
آستان قدس رضوی

به سفارش: اداره ارتباطات و اطلاع رسانی

مدیر مسئول: علی پایاب

سر دبیر: سید مهدی موسوی مقدم

دبیر تحریریه: محمد حسن درایتی

دبیر هنری: سید مهدی موسوی مقدم

مشاور هنری: جعفر بهر وان راد

ویراستار: میثم محتاجی

تصویر گر جلد: سمانه مادرشاهیان

حروفچینی: نرگس کاظمی

صفحه آرایی: استودیو بارمان

همکاران این شماره: حسین حسین زاده، علی احمدی

شهرام حسین زاده، باقر فتوتی و حامد خونساری

چاپ: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

نشانی دفتر نشریه: حرم مطهر رضوی، صحن جامع

رضوی، ایوان غربی اداره ارتباطات و اطلاع رسانی

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۱۱۴۴۱ | ۰۵۱-۳۲۲۰۰۲۵۷۳

دورنگار: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۱۷۱

سامانه پیامک: ۲۰۲۰۰۰۰۰۰۳۰

رایانامه: mokhatabin@aqrazavi.org

بخشی از مطالب و محتوای این شماره، از شماره ۲۹ سال گذشته، که بصورت محدود فقط در حرم مطهر رضوی توزیع گردیده، اقتباس شده است

۱. سلام!
۲. رنگین کمان
۴. کبوترانه
۵. دوست مهربان
۸. پیامبرانه
۱۰. هنرمند کوچولو
۱۱. قهرمان کوچولو
۱۲. قصه، قصه
۱۴. یکی بود، یکی نبود
۱۸. چیستان
۱۹. خونه به خونه
۲۰. حرف تازه
۲۲. ستاره بارون
۲۴. پاداش سلامتی
۲۵. بازی و سرگرمی
۲۶. قصه های احمد
۲۸. مثل آباد
۳۰. حوض نقاشی
۳۲. قاصدک
۳۳. با والدین
۳۴. آگه گفتی



سلام بر امام خوبم

تصویرگر: مژگان طائی نیا

سلام پرچم سیاه عزا که آن بالا روی گلدسته مسجد آویزان شدی!
آمدی و با خودت هوای گریه را آوردی.
هوای عاشورا و محرم و صفر را. هوای غصه و غم را. آمدی و شهر را عزادار
کردی.

چه واژه‌های قشنگی روی صورتت نوشته شده است:
السلام عليك يا رسول الله ﷺ، السلام عليك يا حسن مجتبیٰ ﷺ، السلام
عليك يا شهيد كربلا، السلام عليك يا علی بن موسی الرضا ﷺ!

سلام به تو و سلام به پیامبر بزرگ
اسلام محمد مصطفیٰ ﷺ!

سلام به تو و سلام به امام مهربان
امام حسن مجتبیٰ ﷺ!

سلام به تو و سلام به اربعین امام
مظلوم و شهید امام حسین ﷺ!

سلام به تو و به گنبد طلایی حرم
امام رضا ﷺ!

سلام پر از اشک و غم به شما.

سلام و سلام و سلام...!





هشتم آبان
روز نوجوان

لیلاخیامی
تصویرگر: گلنار ثروتیان

خیلی خوب است برای دفاع از سرزمینت بجنگی. خیلی خوب است در راه خدا شهید شوی. خیلی خوب است با اینکه نوجوان هستی این قدر فهمیده باشی. امروز روز شهادت نوجوان بسیجی «حسین فهمیده» است. کسی که با کار شجاعانه اش ایثار را به همه ی مایاد داد. یادش و روزش گرامی باد.

سیزدهم آبان
روز دانش آموز

این روز که فرا می رسد، همه ی دانش آموزان شاد و خوشحال اند. به خاطر این که امروز، روز خودشان است. روز دانش آموز. دانش آموزان عزیز! روزتان مبارک!

هفدهم آبان
هفتم صفر
ميلاد امام موسی
کاظم علیه السلام

از صبح که بیدار شدم، توی این فکر بودم که بروم حرم امام رضا علیه السلام سلام بدهم و این روز را که روز تولد پدر بزرگوار امام است به ایشان تبریک بگویم؛ شما هم تادیر نشده، بهتر است آماده شوید و به سمت حرم امام رضا علیه السلام بایستید و به ایشان سلام بدهید و تولد پدرشان را تبریک بگویید.

بیست و چهارم
آبان
روز کتاب و
کتاب خوانی

کتاب، یار مهربانی است که همیشه و همه جا دارایی های خودش را بدون هیچ چشم داشتی در اختیار ما می گذارد. امروز روز کتاب و کتاب خوانی است؛ بیایید با خواندن کتاب، بکوشیم بر علم و دانشمان بیفزاییم و چیزهای تازه یاد بگیریم.



سی‌ام آبان
بیستم صفر
اربعین حسینی

چهل روز از آن رویداد تلخ گذشت. پس از چهل روز دوباره پرچم‌های سیاه عزاداری برافراشته شد. کوچه‌ها پر شد از زنجیرزن‌ها و سینه‌زن‌های عزادار که آمدند برای اربعین امام حسین علیه السلام عزاداری کنند. اربعین برهمه‌ی شما تسلیت باد.



هشتم آذر
بیست و هشتم
صفر، رحلت
پیامبر صلی الله علیه و آله

امروز روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ روزی که امت اسلام پیشوا و نبی خود را از دست داد. این غم‌بزرگ رابه‌همه‌ی مسلمان‌ها هر کجا که هستند، تسلیت می‌گوییم.

دهم آذر
سی‌ام صفر
شهادت
امام رضا علیه السلام

حرم سیاه پوشید. صدای نقاره‌ها غمگین‌تر از همیشه بلند شد و مردم با لباس‌های سیاه، دسته‌دسته وارد صحن‌ها شدند. آمدند تادر روز شهادت امام مهربانشان برای او اشک بریزند و عزاداری کنند. روز شهادت امام نور و مهربانی، غریب‌غریبان و یار ضعیفان، امام رضا علیه السلام.

آفرینش

لیلاخیامی
تصویرگر: علیرضا اسدی

خداوند آفریده
هزاران جور، حیوان
یکی باشاخ گنده
یکی با عاج و دندان

یکی دارد دو تا پا
یکی پاهای بسیار
یکی بی دست و بی پا
شبیه ماهی و مار

به بلبل هدیه داده
خدا، نوک جای دندان
به میمون داده اما
دهانی شاد و خندان

به بره پشم داده
به ماهی داده پولک
ولی پر داده و بال
به قو و غاز و اردک

به شکلی آفریده
خدا هر جانور را
خدای مهربان
زمین و آسمان ها



من راستگویی را دوست دارم

مجید ملامحمدی

تصویرگر: مهشید رجایی

یک بار ابوذر غفاری^۱ به دیدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفت. او یار صمیمی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و از ایشان، چیزهای زیادی یاد گرفته بود. بلد بود قرآن بخواند و داستان‌های قرآنی را برای عرب‌های بی سواد تعریف کند. او در آن دیدار حدیثی زیبا از حضرت محمد صلی الله علیه و آله شنید و آن را به خاطر سپرد. چند روز پیش هنگامی که از جایی می‌گذشت نگاهش به چند مرد جوان افتاد. آنها با حرف‌های دروغ هم‌دیگر را می‌خنداندند. ابوذر به میان آن‌ها رفت و سلام کرد. سپس گفت: «من ابوذر غفاری هستم. یک بار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: «ای ابوذر! وای به حال کسی که برای خنداندن مردم، دروغ بگوید! وای بر او، وای بر او، وای بر او!» ابوذر دیگر حرفی نزد و از آن‌جا رفت. آن چند جوان غرق در فکر شدند.

«صدق» واژه‌ای عربی است به معنای «راستگویی». کسی که حرفی می‌زند یا خبری به ما می‌دهد، اگر حرف و خبر او واقعیت داشته باشد، به او آدم صادق یا راستگویی گویند. خداوند آدم‌های راستگور اخیلی دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در باره راستگویی سفارش‌های زیادی به ما کرده‌اند.

اسم من محمد بن ابی‌مقداد است. من خوشحالم که شیعه هستم. من حافظه‌ی خوبی دارم و آیه‌های زیادی از قرآن را بلدم. به همین خاطر یک روز تصمیم گرفتم به دیدن امام محمد باقر علیه السلام بروم و خواسته‌های خودم را به ایشان بگویم. سوار بر اسبم شدم و به مدینه رفتم. هنگامی که با ایشان روبه‌رو شدم، امام زودتر از من سلام کرد و از حال و روز من پرسید. من گفتم ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله! من آمده‌ام پیش شما حدیث یاد بگیرم!

امام باقر ۷ در مدینه یک کلاس علمی داشت. در آن کلاس شاگردان زیادی حضور داشتند. او به من پاسخ داد: «ای مرد! پیش از یاد گرفتن حدیث، یاد بگیر که راستگوباشی!» حالا که از دیدن ایشان برگشته‌ام، دارم به آن سفارش فکر می‌کنم. معلوم می‌شود که راستگویی در نظر امامان عزیز ما خیلی مهم است.

۱. ابوذر یار بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و

امام علی علیه السلام بوده است.



پرنده نبودم؛ اما مانند پرنده‌ها از دشت‌ها و کوه‌ها و دره‌های گذشتم تابه دست مردی مهربان برسم. من را اسب سواری جوان به همراه داشت. او سوار بر اسبش بود و به سرعت باد به جایی دور می‌رفت. او می‌خواست به ملاقات مردی مؤمن و با خدا برود. اسم آن مرد «عبدالعظیم حسنی»^۱ بود.

مرد اسب سواری خیلی مراقب بود که من گم نشوم. او پس از چند روز که از شهر مرو^۲ در خراسان بزرگ، راه افتاده بود، سرانجام به شهر ری^۳ رسید. این شهر کوچک در مرکز ایران قرار داشت. به تندی به در خانه‌ی عبدالعظیم رفت، من را از خورجین خود درآورد، به او داد و گفت: «من قاصد^۴ امام رضا علیه السلام هستم و از شهر مرو می‌آیم. این نامه را امام هشتم علیه السلام برای شما نوشته‌اند. لطفاً آن را بخوانید. اگر پاسخی داشتید در کاغذی دیگر بنویسید و به من بدهید. من امروز در شهر شما می‌مانم». عبدالعظیم حسنی با شنیدن نام امام رضا علیه السلام و دیدن نامه‌ای که من باشم، خوشحال گشت و اشک در چشمانش جمع شد. او آهسته من را باز کرد و نوشته‌هایم را خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم... ای عبدالعظیم! سلام گرم من را به دوستدارانم برسان و به آنان بگو:

- شیطان را به دل خود راه ندهند.
- در گفتارشان راستگو باشند.
- امانت‌دار باشند...
- در کارهای بیهوده، باهم درگیر نشوند.
- صله‌ی رحم و رفت‌وآمد باهم و رابطه‌ی گرم و دوستانه داشته باشند. که این کار سبب نزدیکی به خدا و به من و دیگر اولیای خداست...^۵

فکر کن و بگو!
راستگویی چه فایده‌هایی دارد؟
راستگوترین دوست کیست؟

۱. عبدالعظیم حسنی یک دانشمند بود و از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به شمار می‌رفت. او از دست دشمنان از مدینه گریخته بود و مخفیانه در شهر ری زندگی می‌کرد. او نماینده‌ی امامان ما در میان شیعیان ری بود.

۲. «مرو» در قدیم شهری بزرگ در خراسان بوده که جایگاه امیر و فرمانده خراسان در آن جابوده است و مدتی هم محل حکومت مأمون عباسی بود.

۳. شهر «ری» امروز در کنار تهران قرار دارد.

۴. فرستاده نامه‌رسان.

۵. این نامه خلاصه و ساده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
ای عبدالعظیم! سلام گرم من را به دوستدارانم

برسان
شماره ۳۴، پاییز ۹۵
نور الهدی

۷

شیطان را به دل خود راه ندهند.
در گفتارشان راستگو باشند.
امانت‌دار باشند...

امام سوم ما

سعید روح افزا
تصویرگر: زهرا خمسه

فاصله‌ی سنی حسن و حسین علیهم السلام کمتر از یک سال بود. آن‌ها یکی پس از دیگری راه رفتن و حرف زدن را آموختند و کم‌کم به میان مردم رفتند. اهل مدینه اخلاق و ادب و مهربانی آن‌ها را در کوچه و مسجد و بازار می‌دیدند و حسرت می‌خوردند که چرا فرزندانمانند ایشان ندارند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسن و حسین علیهم السلام علاقه‌مند بود و دوست داشت مردم از علاقه‌اش به آن‌ها باخبر شوند. بنابراین پیش چشم مردم به آن‌ها محبت می‌کرد. آن‌ها را روی پایش می‌نشاند و نوازش می‌کرد، صورتشان را می‌بوسید و گاهی آن‌ها را بر دوش خود سوار می‌کرد. هنگامی که آن‌ها به مسجد می‌آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنش را قطع می‌کرد، از منبر پایین می‌آمد و آن‌ها را در آغوش می‌کشید. قصد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که مردم دو فرزند او را دوست داشته باشند و هرگز از آن‌ها جدا نشوند. او حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را به یک اندازه دوست داشت؛ ولی هنگامی که درباره حسین علیه السلام حرف می‌زد، کلامش رنگ و بوی غم می‌گرفت و نام‌هایی را به زبان می‌آورد که برای مردم ناآشنا بود.

روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه تعدادی از یاران از کوچه‌ای می‌گذشت که چند پسر بچه در آن بازی می‌کردند. همین که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از آن‌ها افتاد، به سویش دوید و او را بغل کرد. روی زانو نشست و پسرک را بوسید، بر سرش دست کشید و با او مهربانی کرد.

همراهان آن حضرت دلیل این کارش را پرسیدند. او پاسخ داد: «چند روز پیش این کودک را در حال بازی با حسین علیه السلام دیدن و از رفتارش پی بردم که فرزندم را دوست دارد. پس به خاطر دوستی اش با حسین علیه السلام به او علاقه مند شدم». پس بی درنگ به حاضران گفت: «جبرائیل خبر داد که این کودک در کربلا از یاران فرزندم حسین علیه السلام خواهد بود». همراهان پیامبر خدا نمی دانستند کربلا کجاست و در آن جا چه روی خواهد داد. آن ها از این حرف پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله تعجب کردند، ولی چیزی نگفتند.

پیامبر خدا صلی الله و علیه و

آله چند بار دیگر هم

این نام را بر زبان

آورد. یک بار، زمانی

بود که تعدادی از

مسلمانان در کنار

آن حضرت به

سفری رفته بودند.

ناگهان در جایی

ایستاد و قطره های

اشک از چشمش

جاری شد.

آن گاه به همراهانش

رو کرد و گفت:

«هم اکنون،

جبرائیل در باره

سرزمینی به نام

کربلا با من حرف

زد که فرزندم

حسین علیه السلام

در آن جا کشته

می شود. این سرزمین در حوالی رود فرات قرار دارد».

همسفران پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله باور نمی کردند که فرزند عزیز پیامبر کشته شود.

پس با تعجب پرسیدند: «چه کسی او را می کشد»؟

پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله گفت: «یزید!»

آن ها به یکدیگر نگاه کردند و به فکر فرو رفتند. آن حضرت می دانست که آن ها یزید را نمی شناسند.

چون او هنوز به دنیا نیامده بود.

او همچنین می دانست که آن ها کربلا را هم نمی شناسند؛ ولی این نام ها را به زبان

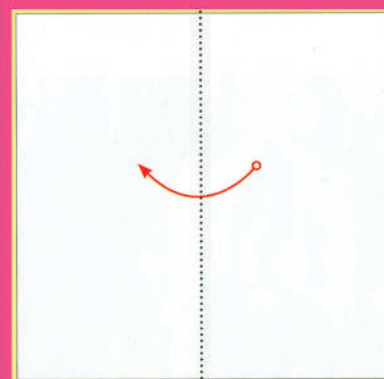
می آورد، گویی از این کار هدفی را دنبال می کرد.



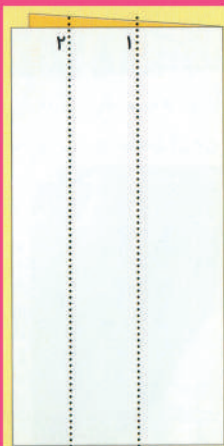
تاو برش



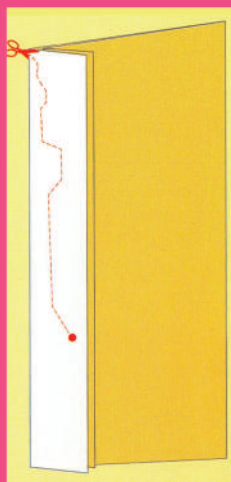
۱ کاغذ مربعی که هر ضلع آن ۲۱ سانتیمتر باشد را از وسط تایی کنیم



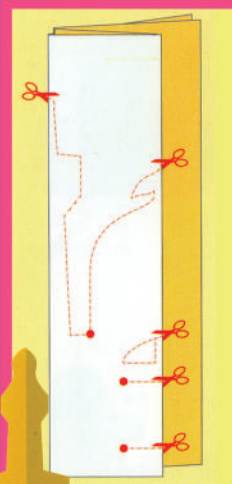
۲ از وسط خط تا در فاصله ی ۴/۵ و ۸ سانتیمتری خطی را به صورت نقطه چین رسم می کنیم



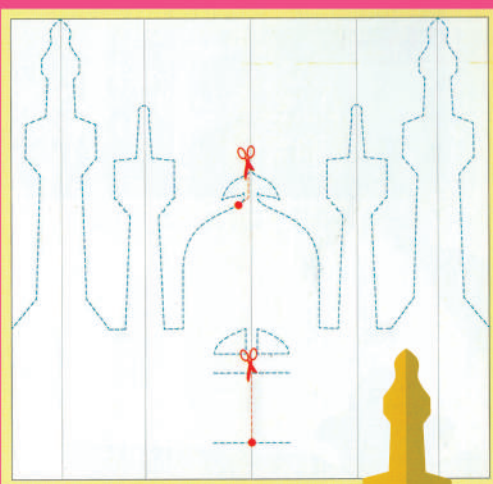
۳ کاغذ را از محل نقطه چین دوم تا می زنیم و مرحله اول کار را به این صورت رسم کرده و تا نقطه ی قرمز برش می زنیم



۴ سپس کاغذ را از محل نقطه چین اول تا می زنیم و مرحله دوم کار را به این صورت رسم کرده و تا نقطه ی قرمز برش می زنیم



۵ کاغذ را کامل باز می کنیم و درهای حرم را می گشاییم و سپس پرچم اضافی گنبد را برش می زنیم





صندوقچه عزاداری

مدیر مدرسه حکمت، هنگام برنامه صبحگاهی سر صف آمد و پشت بلندگو گفت: بچه‌ها امسال می‌خواهیم برای دهه آخر صفر با تلاش و هم‌فکری شما یک هیئت دانش‌آموزی تشکیل بدهیم تا با هم برای امامان و خاندانشان عزاداری کنیم.

سپس صندوقچه‌ای را به دانش‌آموزان نشان داد و گفت: اسم این، صندوقچه عزاداری است و برای این است تا شما هر پیشنهادی که برای تشکیل هیئت دارید، روی کاغذ بنویسید و داخل آن بیاورید. بچه‌ها پیشنهادهای خودشان رو داخل صندوق انداختند.

ما در پایین چند پیشنهاد رو برای شما آورده ایم. در داخل هر دایره حروف به هم ریخته هر پیشنهاد نوشته شده است. لطفا حروف هر دایره را مرتب کرده و کلمه‌ها را به دست آورید و در پاسخنامه یادداشت کن.

سپیده عبدالله‌نژاد

صندوقچه
عزاداری

ا و ع ش

ی ز
ا ت

ه ا
س ی

ش و
پ

د ن
ک ر

ش خ
پ

ی ز
ن

س ی
ه ن
ز ی

گ و
ه

ر و
س



پاداش

مسلم ناصری

تصویرگر: کیانا میرزایی

پیرمرد ایستاد. پاهایش درد می کرد. عرق کرده بود. هوا خیلی گرم بود. دست به کمرش گرفت و به عقب نگاه کرد. همسرش عصا می زد و آهسته می آمد. راه زیادی آمده بودند. خسته بودند. دیوارهای شهر دیده می شد. صبر کرد. وقتی همسرش نزدیک شد، با ناراحتی گفت: «چرا بُز را کشتی و بدبختان کردی؟» پیرزن، روی سنگی نشست. نفس نفس می زد: «گرسنه و تشنه بودند. تو بودی چه کار می کردی؟» پیرمرد چند بار سرفه کرد و به راه افتاد. غُر غُر می کرد و به طرف مدینه می رفت. پیرزن چیزی نگفت. روزی که آن سه جوان آمده بودند، شوهرش در خیمه نبود. راه را گم کرده بودند. آبشان داده بود. بعد تنها بُزشان را کشته و غذا پخته بود. گفته بودند اگر مشکلی داشت به شهر بیاید. ناراحت بود که چرا اسمشان را نپرسیده است. برخاست و به دنبال شوهرش حرکت کرد. از میان نخلستانی گذشتند. وارد مدینه شدند. پیرزن در فکر جوانها بود. اگر اسمشان را پرسیده بود، حالا به راحتی آنها را پیدا می کردند. آهی کشید. جوانهای مهربانی بودند؛ اما مدینه بزرگ بود. نمی توانستند در همه ی خانه ها را بزنند. پیرزن توان نداشت. سر به آسمان بلند کرد. جرأت نداشت از شوهرش بخواهد استراحت کنند. می دانست عصبانی است. کوچه ای را دور زدند. صدای اذان بلند شد. عصای پیرزن کج شد. نزدیک بود بیفتد. کنار دیوار ایستاد. شوهرش داشت می رفت. پیرزن، نگاهی به آسمان کرد؛ زیر لب دعایی خواند و به راه افتاد. آخر کوچه مسجد بود. وسط کوچه بود که صدایی شنید. صدا آشنا بود. «اینجا چه می کنی، مادر؟» پیرزن، ایستاد. فکر کرد اشتباهی شنیده است. برگشت. جوانی را دید که پیراهن سفید بلندی به تن داشت. جوان گفت: «مرا نمی شناسی، مادر جان؟» اشک در چشمان پیرزن حلقه زده بود.



قطره‌ی اشک که افتاد، جوان جلوتر آمد. بوی عطر خوشی می داد. چهره‌ی زیبایش آشنا بود؛ اما مانند آن سه جوان گرد و غبار گرفته نبود. شاید هم از قبیله خودش بود! کجا او را دیده بود؟ چیزی به یادش نیامد. باز به او نگاه کرد. شوهرش که برگشته بود، گفت: «چرانمی آیی، زن؟» جوان سلام کرد و به پیرزن گفت: «آن سه جوان را...» پیرزن خندید. با خوشحالی به همسرش گفت: «عبدالله، این یکی از همان جوانهاست.» امام حسن علیه السلام از آنها خواست به منزلش بروند. پیرمرد باور نمی کرد به این راحتی آنها را پیدا کرده باشند. وارد خانه‌ی امام حسن علیه السلام شدند. خانه‌ی بزرگ و زیبایی بود. از سایه‌ی نخل‌ها گذشتند و به اتاق رفتند. امام از خدمتکارش خواست غذا درست کند و خودش برای آنها آب آورد. امام از زندگیشان پرسید. پیرمرد با تأسف سری تکان داد و از پنجره به بیرون خیره شد. همسرش با اندوه گفت: «شما که رفتید، خشکسالی شد. زندگی ما از هم پاشید، آقا جان! بزغاله مان مرد. بدبختی به ما روی آورد. اما باز هم خدا را شکر!» امام حسن علیه السلام او را دلداری داد. پس از غذا، امام بلند شد و رفت هزار سکه طلا برای آنها آورد. پیرمرد تعجب کرده بود. گیج بود. امام گفت: «این سکه‌ها در مقابل جان آنها چیزی نیست.» و ادامه داد: «هزار گوسفند هم به شما می دهم تا زندگی راحتی داشته باشید.» بعد، از خدمتکارش خواست تا آن دو را به خانه‌ی برادرش حسین علیه السلام ببرد تا او هم کمکشان کند. پیرمرد کنار نخل ایستاد. نگاهی به جوان کرد. تبسمی بر لب داشت. جوان خواست که باز هم به دیدنش بیایند. پیرمرد نفس راحتی کشید. این مرد چه کسی بود؟ فرشته بود؟ باور نمی کرد. تشکر کرد و به دنبال خدمتکار بیرون رفت!





بر گرفته از کتاب امام مهربانی
تصویر گر: مریم روحی

عمو امروز چرا
حرم اینقدر شلوغه؟

امروز سالروز شهادت
امام رضا علیه السلام هستش

سلام بر شما ای امام رضا!
سلام بر شما ای امام غریب

مگه امام رضا علیه السلام با این همه
زائر میشه غریب باشه

وقتی امام به ایران اومدن هیچ کدوم از
دوستان و اقوام حضرت کنارشون
نبودن و ایشون غریبانه به شهادت
رسیدن به این دلیل می گیم
یا امام غریب

عمو چون چطوره
که میگن
امام رضا علیه السلام
غریبه؟!



چرا امام علیه السلام به این مهربونی
رو شهید کردن؟

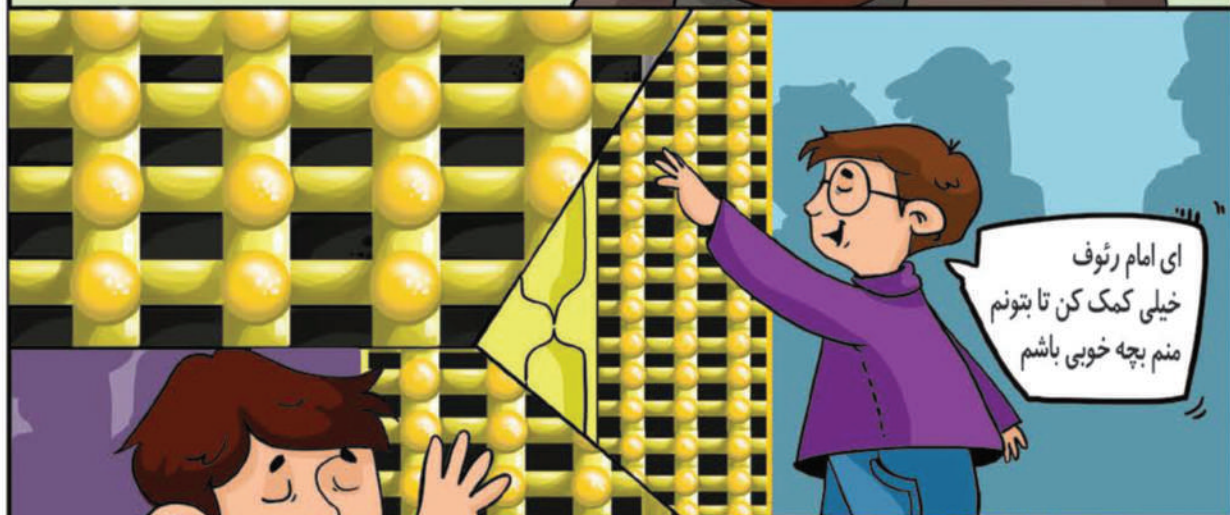
وقتی که امام علیه السلام به مشهد رسیدن و مأمون دید مردم
چقدر امام رو دوست دارن و به حرف هاش گوش
می کنن، تصمیم گرفت ارتباط مردم با امام علیه السلام رو بد کنه

ولی مردم میدونستن که امام علیه السلام اصلاً دروغ
نمیگه و بد نیست و خیلی هم امام خوبی
که حرف هاش حرفهای خداست، بلکه
این خود مامونه که آدم بدی هستش

برای اینکه
امام علیه السلام آدم خوبی بود
شهیدش کرد؟

آره عزیزم چون امام رضا علیه السلام آدم خوبی بود و مردم خیلی
دوستش داشتن و مامون ستمگر خیلی حسودیش شد و ترسید
که مردم بیشتر با واقعیت ها آشنا بشن و دیگه اون رو خلیفه
خودشون ندونن، امام علیه السلام رو به شهادت رسوند.

برای همیشه هر
سال روز شهادتش
مردم میان و
عزاداری
می کنن؟





فکر کن! جواب بده!

وقتی من روم می بینی
یارو به روم می شینی
تصویر خوشگلت رو
توی دلم می بینی

کوچک ترین سوره ی قرآن هستم
همش سه تا آیه دارم نازنین
اگه نمی دونی به مامان بگو
اگه که تونستی بگو آفرین

یه میوه ام که رنگ من قرمز
هزار تا دونه من دارم تو تنم
یه تاج دارم روی سرم قشنگه
دونه اگه می خوای، باید بشکنم

من همیشه زیر پام
یاروی من می شین
گلهم رو آب نمی دن
اما گل می بینن

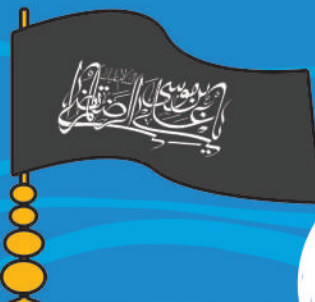
به من می گن نصف جهان
اثر دارم تاریخیه
سی و سه پل، عالی قاپو
دارم بگو نامم چیه؟

یه سوره ام تو سوره های قرآن
اسمم به معنی طلوع فجره
تمام آیه هام با هم می شن سی!
تو خوندنم هزار هزار تا اجره





خونه به خونه



سلام بر همه‌ی دوستان امام حسین علیه السلام

طراح جدول: عبدالله ملک

						۱	
					۳	۲	
				۶	۵	۴	
		۱۰	۹	۸	۷	۶	
	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	
۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	
۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	
۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	
۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	
۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	

با کامل کردن خانه‌های روی گنبد مطهر، می‌توانید به کلامی ارزشمند از حضرت رضاعلیه السلام دست پیدا کنید که آن را در پاسخنامه یادداشت کنید.

بعضی از حروف را ما برایتان نوشته ایم. برای پیدا کردن بقیه‌ی حرف‌ها، لطفاً جای خالی در هر جمله را با کلمه‌ی مناسب پر کنید و حروفش را داخل طرح گنبد قرار دهید (طبق شماره‌ها).

- حضرت حسین بن علی علیه السلام از طرف خداوند به عنوان سومین (۱-۲۲-۴۸-۱۸) ما انتخاب شده‌اند.
- مردم کوفه، امام حسین علیه السلام را به شهرشان دعوت کردند و امام (۴۶-۲۱-۳۹-۵۵-۸) آن‌ها بود ولی آن‌ها میزبان خوبی نبودند.
- سیدالشهدا علیه السلام جانش را در راه خدا فدا کرد و در کربلا (۵۸-۱۷-۳۷-۱۱) شد.
- در کربلا، زن‌ها و بچه‌ها داخل (۶-۲۷-۴-۴۵-۳۶) بودند و حضرت ابوالفضل علیه السلام از آن‌ها مراقبت می‌کرد.
- لشکر یان یزید، آب را به روی یاران امام بستند. به همین خاطر (۱۶-۳۶-۴۲-۵۳-۵) بیشتر از گرسنگی آن‌ها را آزار می‌داد.
- حضرت عباس علیه السلام، فرزند امیرالمومنین علیه السلام و (۵۶-۱۹-۲۳-۴۳-۳) امام حسین علیه السلام بود و خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت.
- دشمنان دین، پس از شهادت امام حسین علیه السلام زن‌ها و بچه‌ها را (۵۷-۲۹-۱۰-۳۲) کرده و با دستان بسته به شام بردند.
- در عزای شهادت جانسوز فرزند فاطمه سلام الله علیها، فرشتگان هم مانند انسان‌های مؤمن (۲-۳۱-۵۴-۱۴) می‌کنند و اشک می‌ریزند.
- حرف قبل از حرف آخر در حروف الفبا (۳۵)
- پرنده‌ای شبیه مرغابی که اگر نامش را برعکس کنیم پرنده‌ای شبیه کلاغ می‌شود (۳۸-۴۷-۳۴)



آیا می دانید

حرف تازه

خداوند در سوره ی مُلک، آیه نوزدهم می فرماید:
 «آیا به پرندگان که بالای سرشان است و گاه، بال های خود را پهن و گاه جمع می کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آن ها را بر فراز آسمان نگاه نمی دارد، چرا که او به هر چیزی بیناست».
 بسیاری از حیوان ها برای رفتن از جایی به جای دیگر، پرواز می کنند.

● محمد حسن درایتی
 ● تصویرگر: الهه شاکری

خداوند به پرندگان بال داده است تا به وسیله ی آن پرواز کنند. آن ها بال هایشان را در جهت بالا و پایین حرکت می دهند و با این کار در آسمان پرواز می کنند.

هر پرنده دارای یک جفت بال است. هر کدام از این بال ها از تعداد بسیار زیادی پَر تشکیل شده است که عضو حرکتی را به وجود می آورند. پرها خیلی فشرده کنار هم قرار دارند و مجموعه ی آن ها بال پرنده را شکل می دهند. تعداد پرها در پرندگان تفاوت دارد و ممکن است بین ۹۴۰ تا ۲۵۰۰۰ پَر داشته باشند!

اندازه و شکل بال در انواع پرندگان متفاوت است. «پرستو» بال های باریک و کشیده و نوک تیز دارد. این چنین بال هایی به او کمک می کند که بسیار سریع پرواز کند و حشرات را هنگام پرواز در آسمان شکار کند. «قرقاول» بال هایی کوتاه، پهن و گِرد دارد. هر چند این پرنده نمی تواند سریع پرواز کند؛ اما خیلی زود می تواند از روی زمین به هوا بلند شود و خود را از خطر حیوان شکارگر مانند روباه ها در امان بدارد. دو پرستو و دو قرقاول را در تصویر پیدا کن!

بیشتر حشره ها چهار بال دارند. جثه ی حشره ها کوچک است و به بال های کوچک نیاز دارند. زنبور عسل می تواند بی حرکت در آسمان بایستد و در جا بال بزند و بر روی گل ها پرواز کند. چهار زنبور عسل را در تصویر پیدا کن!

توراندی

شماره ۳۴، پاییز ۹۵

۲۰



خفاش‌ها تنها پستاندارنی هستند که می‌توانند پرواز کنند. خفاش‌ها هنگام شب به پرواز درمی‌آیند و حشره‌ها را شکار می‌کنند. بال‌های خفاش‌ها نازک، اما بسیار مقاوم‌اند. دو خفاش را در تصویر پیدا کن!

«پنگوئن» پرنده‌ای با بال‌های کوچک و بسیار مقاوم است؛ اما این پرنده از بال‌هایش برای پرواز کردن استفاده نمی‌کند بلکه آن‌ها را مانند باله‌های شنا به کار می‌برد و در آب شنا می‌کند. «شترمرغ» هم پرنده‌ای بی‌پرواز است و به جای پرواز کردن می‌دود. شترمرغ بسیار تند می‌دود و سرعت او سه برابر سرعت دویدن یک انسان است. دو پنگوئن و دو شترمرغ را در تصویر پیدا کن!

امام صادق (علیه السلام) به شاگردش که مُفَضِّل نام داشت فرمود: ای مُفَضِّل در آفرینش پرندگان دقت کن و ببین که خدای تعالی چون می‌خواسته پرنده پرواز کند بدنش را سبک آفریده، و از چهارپایی که به دیگر حیوانات داده به دوپا، و از پنج انگشت به چهار انگشت، اکتفا کرده است.





من سوره‌ی اخلاص هستم. چهار آیه دارم و در شهر مکه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده‌ام. به هنگام جمع‌آوری و ترتیب دادن به سوره‌های قرآن، مرا در ردیف صد و دوازدهمین سوره، در جزء سی‌ام، پس از سوره‌ی «مسد» و پیش از سوره‌ی «فلق» جای دادند.

چرا به این سوره، اخلاص می‌گویند؟

«اخلاص» به معنای خالص کردن و پاک نمودن است. به من سوره‌ی «اخلاص» می‌گویند چون هر کس من را بخواند و به آن چه در آیه‌های من آمده ایمان داشته باشد؛ دین و عقیده‌اش از کجی‌ها و عیب‌ها پاک و خالص می‌شود. البته من حدود چهارده سال دارم. از آن جایی که در آیه‌های من، سخن از یکتایی و یگانگی خداوند است به من سوره‌ی «توحید» نیز می‌گویند.

سوره‌شناسی

۲. سوره‌ی اخلاص ویژگی‌های سوره‌ی اخلاص

- محمد حسن درایتی
- تصویرگر: منظر سزاوار



چه شد که سوره‌ی اخلاص نازل شد؟

علت نازل شدن من این بود که: عده‌ای از یهود و مشرکان پیش رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «ای محمد! پروردگارت را برای ما تعریف کن و او را به ما بشناسان»، حضرت سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا اینکه خداوند، آیه‌های مرا براو نازل کرد و پیامبر توانست پاسخ آن‌ها را بگوید.

درس‌ها و پیام‌های سوره‌ی اخلاص

من در این سوره برای شما درس‌ها و پیام‌های بسیار مهمی دارم که بعضی از آن‌ها را یادآوری می‌کنم:

- خداوند یگانه و یکتاست.
- خداوند از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است، اما همه‌ی موجودات به او نیازمندند.
- خداوند فرزند ندارد و پدر هیچ کسی نیست.
- خداوند شریک و مثل و مانندی ندارد.

فضیلت تلاوت سوره‌ی اخلاص

در فضیلت تلاوت من روایت‌های بسیاری آمده است از جمله:

- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خواندن سوره‌ی «قل هو الله احد»، پاداش یک سوم قرآن را دارد».
- از حضرت رضا (علیه السلام) از توحید و یکتایی خدا پرسیده شد؟ حضرت فرمود: «هرکس «قل هو الله احد» را بخواند و ایمان آورد، پس توحید و یگانگی خدا را شناخته است».

بگرد و پیدا کن!

چند سوره‌ی قرآن، با کلمه‌ی «قل» آغاز می‌شود؟ نام ببر؟



خرماپزون

خان دایی جان
تصویرگر: ندا حیدری

مادرها نماز می خواندند و دو پسر کوچولو کنار آن ها نشسته و گرم نگاه کردن پرنده هایی بودند که گرد گنبد طلایی حرم می چرخیدند.

سجاد اهل خوزستان بود و محمد همسایه ی امام هشتم علیه السلام. آن ها تازه با هم دوست شده بودند. سجاد که می خواست مزاحم نماز مادرش نباشد، به آرامی گفت: «ما هر سال خرماپزون می آییم مشهد». محمد با تعجب بچه ها با هم صحبت می کردند که نماز تمام شد. مادر سجاد دستی به سر محمد کشید و از کیفش ظرفی درآورد. سر ظرف را برداشت و آن را جلوی محمد گرفت: «بفرما پسر. این ها محصول خودمونه...» محمد خرمایی برداشت، سپاسگزاری کرد و بی درنگ آن را در دهانش گذاشت. ناگهان فریاد زد: «آای... آای دندونم...» سجاد - سجاد که دست گذاشته بود روی لپش و اخم کرده بود، گفت: «مگه نگفتی خرماپزون... هسته داره...»

در نیمارین... مادر محمد گفت: «پسر! خرماپزون یک اصطلاحه... یعنی هوا اونقدر گرم شده که خرماها هم روی درخت می پزن». سجاد دستی به شانه ی محمد زد و گفت: «به گفته ی پدرم، اشکال نداره، بزرگ بشی یادت میره». بچه ها دوتایی می خندیدند و مادرهایشان تسبیح در دست، دعا می خواندند و سر تکان می دادند.

- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «خرما بخورید، چرا که شفای دردها در آن است».

- امام چهارم علیه السلام فرمود: «اگر سفره ای برای پیامبر صلی الله و علیه و آله پهن می کردند که در آن خرما بود آن حضرت اول خرما میل می کردند».



هپ

۱. نوع بازی: دسته جمعی، آرام و کم تحرک
۲. تعداد بازیکنان: دست کم دو نفر، دست پُر بیست نفر
۳. سن بازیکنان: هفت سال به بالا
۴. وسایل بازی: ندارد.
۵. محل بازی: هر جای مناسب حتی هنگام مسافرت در اتوبوس یا اتومبیل
۶. هدف بازی: تمرکز فکر و حواس، آموزش مضرب‌های عدد هفت (آموزش مفاهیم ریاضی)
۷. شرح بازی: این بازی نوعی بازی با اعداد است. عدد هفت، عدد اصلی است؛ چون تمام بازی به عدد هفت بستگی دارد. بازیکنان پیش از بازی باید بدانند هنگامی که شمارش هر عددی که به هفت قابل قسمت باشد، مانند عدد ۷، ۱۴، ۲۸ و هر عدد دورقمی که دارای عدد هفت باشد مانند ۱۷، ۲۷، ۴۷، به آنها افتاد به جای گفتن این اعداد کلمه‌ی «هپ» را بگویند.

بازی این طور شروع می‌شود: بازیکنان دور هم می‌نشینند، یک نفر از آنها به عنوان آغازگر، شروع به شمارش اعداد می‌کند. بازیکنی که شروع کرده می‌گوید: «یک»، دومی می‌گوید: «دو» به همین ترتیب بقیه می‌شمارند تا به نفر هفتم که عدد هفت به او افتاده است، برسند. در این جا نفر هفتم نباید بگوید: هفت، بلکه باید بگوید: «هپ» نفر بعدی باید حواسش جمع باشد که بلافاصله عدد هشت را بگوید و تا به آخر.

پس در این بازی تنها آمادگی و تمرکز حواس شرط است؛ چون گاهی به اعدادی می‌رسند که دو نفری که پهلوی هم نشسته‌اند هر دو به جای گفتن اعداد، باید کلمه‌ی هپ را بگویند. مانند عدد ۲۷ و ۲۸ که ۲۷ دارای عدد ۷ است و ۲۸ به ۷ قابل تقسیم است.

اسم بازی: راست یا چپ؟

به دوست خود بگویید که در یک دست خود چهار و در دست دیگر هفت چوب کبریت بگذارد، تعداد کبریت‌های دست راست خود را دو برابر و تعداد کبریت‌های دست چپ خود را سه برابر کند و حاصل ضرب‌ها را به شما بگوید.

شما از مجموع حاصل ضرب‌ها ۲۷ واحد کم کنید. اگر تفریق ممکن شد، تعداد زوج در دست راست و اگر تفریق ممکن نشد، در دست چپ بوده است.



• حسین میرزایی
• تصویرگر: کیانا میرزایی

عزاداری خداپسندانه

یکی از خاطره های شیرین کلاس چهارم من، مربوط به یک مسابقه ی کلاسی بود. یادم می آید آن سال معلم مهربانی به نام آقای «حق دوست» داشتیم که پنج شنبه ها به کلاس ما می آمد و در زنگ پرورشی، مطالب مفیدی را به ما می گفت. آن روز آقای حق دوست، کمی درباره ی ماه محرم و صفر برای ما صحبت کرد و در آخر گفت: «ما امسال می خواهیم بین دانش آموزان یک مسابقه ی روزنامه دیواری بگذاریم، موضوع این مسابقه هم محرم و صفره. از هر کلاس چهار گروه و هر گروه پنج نفر می تونن توی این مسابقه شرکت کنن. اگه شما هم داوطلب هستید، گروهاتون رو مشخص کنین و تا نماز ظهر امروز، اسامی رو به من بدین.» حرفه های آقای حق دوست که تمام شد، رضا عباسی نگاهی به من کرد و لبخند زد. رضا از دانش آموزان زرنگ

کلاس بود که توی کارهای پرورشی هم خیلی وارد بود. من و رضا عباسی و محمود مقامی معمولاً در این موارد باهم بودیم. داوود کیانی و قاسم جلال نیا هم به ما اضافه شدند تا گروه ما تکمیل شود. حالا بماند که اسم گروهمان را گذاشته بودیم «کبوتران»

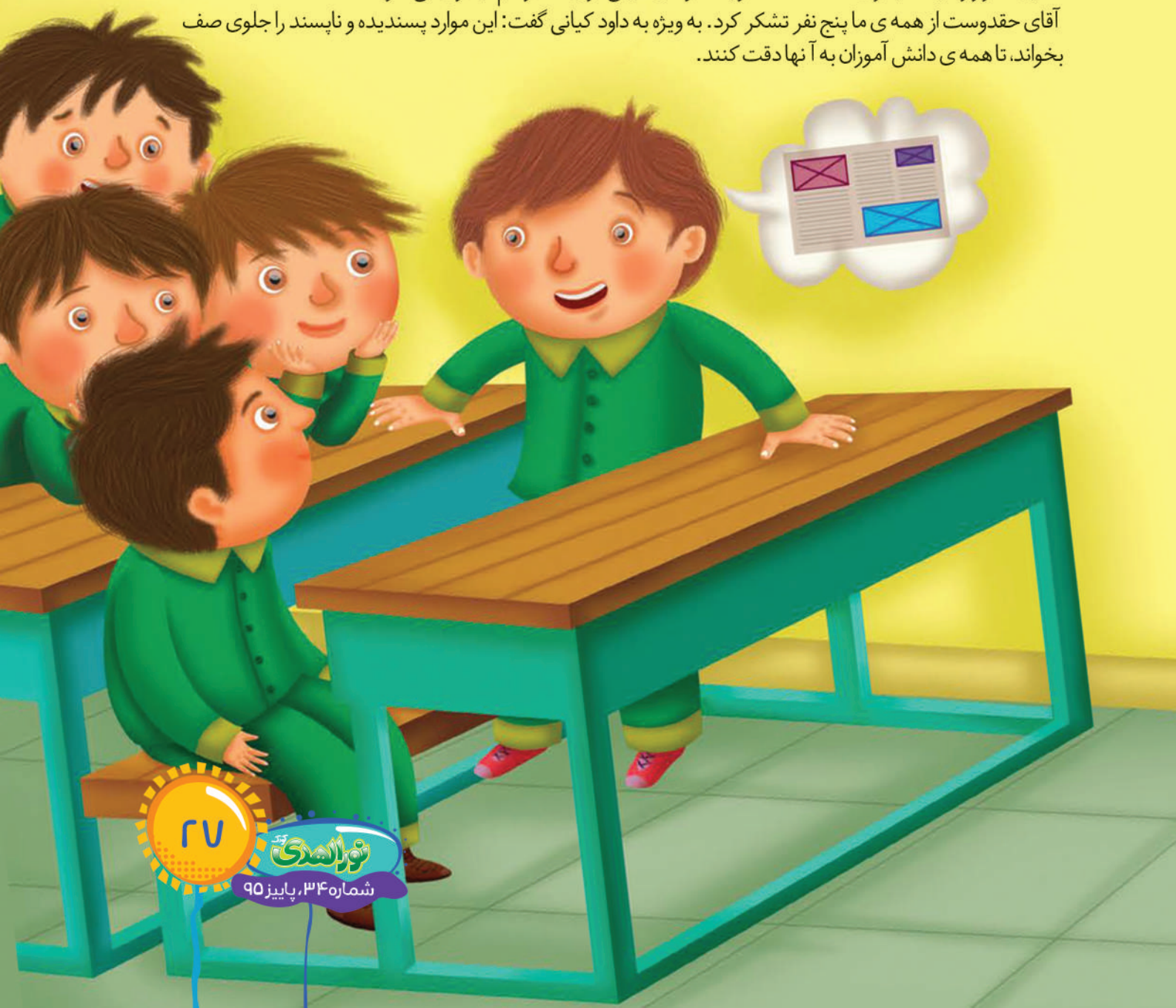


دلشکسته» و در مسابقه اول شد و ما جایزه گرفتیم؛ اما موضوع جالب دیگری هم بود که باعث شد آقای حق دوست سر صف جلوی همه ی دانش آموزان مدرسه از ما تشکر کند و آن تنوع و نوآوری ما در روزنامه دیواری بود.

ما علاوه بر خط کشی دور شومیز و کادربندی روزنامه دیواری که به شکل یک گل جمع می شد و باز می شد (این را مادر رضا عباسی یادمان داده بود) در موضوعات هم تنوع داشتیم. شش قطعه شعر، شش داستان کوتاه، شش حدیث درباره ی امام حسین علیه السلام و شش آیه ی قرآن را آورده بودیم.

علاوه بر اینها هم ابتکار قاسم جلال نیا بود که ظاهراً برای نخستین بار توی مدرسه اتفاق افتاد و آن مطرح کردن احکام عزاداری برای معصومین علیهم السلام بود.

- قاسم شش مورد از کارهای پسندیده و شش مورد از کارهایی که نباید در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام انجام شود را به شکل شاخه های درختی رسم کرده بود. موارد پسندیده اینها بود:
۱. تلاش برای آشنا شدن با زندگی چهارده معصوم علیهم السلام و اهداف ایشان
 ۲. پوشیدن لباس سیاه به نشانه ی عزادار بودن در ایام مصیبت آنان
 ۳. غمگین بودن به خاطر شهادت آنان
 ۴. عزاداری و احترام به عزاداران اهل بیت علیهم السلام
 ۵. گریه کردن در مجلس روضه خوانی معصومان علیهم السلام
 ۶. برپایی مجلس عزاداری و روضه خوانی.
- موارد ناپسند هم که نباید در مجالس عزاداری چهارده معصوم علیهم السلام اتفاق بیفتد اینها بود:
۱. خواندن اشعاری که با جایگاه والای امام و یاران تناسب ندارد.
 ۲. بیان کردن مطالب غیر واقعی یا غیر عقلانی که سند تاریخی ندارند.
 ۳. استفاده از وسایل موسیقی و نواختن آهنگهای نامناسب
 ۴. انجام کارهایی که فرد را نزد دیگران سبک کند، مانند زنجیر به گردن انداختن و سینه خیز رفتن در مراسم عزاداری
 ۵. ضرر مهمی را به خود یا دیگران وارد کردن
 ۶. ایجاد آزار و اذیت دیگران؛ مانند استفاده از بلندگوهای خیلی قوی که مزاحم دیگران می شود.
- آقای حقدوست از همه ی ما پنج نفر تشکر کرد. به ویژه به داود کیانی گفت: این موارد پسندیده و ناپسند را جلوی صف بخواند، تا همه ی دانش آموزان به آنها دقت کنند.





کف گیر شبه ته دیگ خورده

یکی بود، یکی نبود. مرد ثروتمندی بود که در خانه اش به روی فقیران و تهی دستان باز بود. هر روز در خانه دیگ بزرگی پلو و خورش می ریخت و به فقرا می داد.

آشپزباشی او کف گیر به دست برای درماندگان غذا می کشید و توی ظرف آن ها می ریخت. گاهی غذایی که پخته بود، بیشتر از نیاز کسانی بود که به در خانه اش می آمدند؛ اما بعضی از روزها هم گرسنه های شهر آن قدر زیاد بودند که آشپزباشی تا آخرین دانه ی پلو را هم با کف گیرش از توی دیگ بیرون می آورد و به آن ها می داد.

در چنین مواقعی صدای برخورد کف گیر به ته دیگ بلند می شد و کسانی که غذا نگرفته بودند، می فهمیدند که غذا تمام شده و نباید منتظر بمانند. کسانی که توی صف ایستاده بودند تا غذا بگیرند، معمولاً از کسانی که غذا گرفته بودند، می پرسیدند:

«غذا هست؟ فکر می کنی به ما هم برسد یا خیر؟» پاسخی هم که می شنیدند بیشتر این بود: «که هنوز کف گیرش به ته دیگ نخورده»؛ یعنی هنوز غذا هست و می توانی توی صف بایستی.

مرد ثروتمند از اینکه خانه اش پناهگاه مردم بینوا شده، خوشحال بود و خدا را شکر می کرد؛ اما پسرش دل خوشی از کار پدرش نداشت.

مرد ثروتمند، یک روز تصمیم گرفت به سفر حج برود. در آن روزگار رفتن و برگشتن به مکه چند ماه طول می کشید. او تمام مال و ثروتش را به پسرش سپرد و پیچ و خم کارها را برایش تعریف کرد.

● مصطفی رحمان دوست
● تصویرگر: مریم روحی



آن‌ها وقتی به یکدیگر می‌رسیدند می‌گفتند: «دیگر صدای کف‌گیر و دیگ خانه‌ی حاجی را کسی نمی‌شنود».

از آن به بعد، به کسی که آهی در بساط نداشته باشد یا هرچه داشته، از دست داده باشد، می‌گویند کف‌گیرش به ته دیگ خورده است.

با دوستان گفت‌وگو کن:

*تو با مرد ثروتمند موافقی یا پسرش؟ چرا؟
*به نظر تو بهتر است از چه راه‌هایی به داد فقرا برسیم؟!

در میان حرف‌هایش به پسرش گفت: «مبادا از غذا دادن به فقرا دست برداری، مانند من هر روز یک دیگ پلو و خورش آماده کن تا تهی‌دستان به خانه بیایند و غذا بگیرند».

پس از اینکه مرد ثروتمند راهی سفر حج شد، پسرش همه کارها را به خوبی انجام داد؛ اما دلش نمی‌خواست مانند پدرش به فقرا غذا بدهد. او به خاطر اینکه سفارش پدر را نادیده نگرفته باشد، به بازار رفت و دیگ کوچکی خرید و به آشپزباشی گفت: «از این پس توی این دیگ برای فقرا غذا بپز».

دیگ کوچک حجم زیادی نداشت. ده بیست نفر که غذا می‌گرفتند، صدای برخورد کف‌گیر به ته دیگ شنیده می‌شد و سرگرسنه‌هایی کلاه می‌ماند.

کم‌کم در شهر گفته شد که کف‌گیر پسر حاجی، خیلی زود به ته دیگ می‌خورد. روزها و هفته‌ها پشت سرهم آمدند و رفتند. دیگر خانه‌ی مرد ثروتمند، خانه‌ی امیدگرسنه‌ها نبود تا اینکه خبر رسید حاجی از سفر حج برمی‌گردد. مرد ثروتمند از سفر برگشت و فهمید که پسرش چه دست‌گلی به آب داده است. او خیلی ناراحت شد. دستور داد که از آن پس، توی دو تا دیگ بزرگ غذا بپزند و به فقرا بدهند. تهی‌دستان شهر از این خبر خوشحال شدند.





فرناز پایان-۱۲ ساله از شهرضا



علی یزدانی، سوم دبستان از تیران



فاطمه محمد آبادی ۱۰ ساله از مشهد



حسین کشوری کلاس ششم از تهران



مبینا جعفری ۱۰ ساله از نجف آباد



فاطمه کلوندی



راحله زمانی



هانیه سعیدی ۱۰ ساله از اصفهان



هانیه دهقانی ۹ ساله از یزد

نقاشی های شما هم به دست ما رسید:

خمینی شهر	سحر سعیدی	اصفهان	حدیث کریمیان عقدا یزد
کرج	آیناز سهرابی	قاینات	مهدی نجف آبادی
نجف آباد	مریم غلامی	اصفهان	زینب اعتمادی نیا
اراک	ریحانه صالحی	قم	محسن منتظر حجت
مشهد	زهره یوسفی تبار	شیراز	عباس موحدی
مشهد	زینب یوسفی تبار	گناباد	زینب زارع
همدان	نازنین زهرا وحدتی	سجری	مهدیار رجبی ثانی
مشهد	حانیه اسماعیلی	یزد	زهرا حسینی سجری
مشهد	زهرا ظفر نیا	دولت آباد	حنانه میمندی
خمینی شهر	سهیل سعیدی	یزد	محمد رضا محمدی
مشهد	هانیه خوش رویامی	اراک	زینب رضائیان
اصفهان	سپیده شهبازی	مشهد	نگار احمدلو
		دهقان	سجاد فاتحی
			سپیده نور شرق

ازتون متشکریم!



ایام سوگواری امام حسین (علیه السلام) را به شما و به تمام خدمتگزاران وفادار و مهربان شما تسلیت عرض می‌کنم. امروز ما همگی با معلمان عزیز به مسجد روبه‌روی مدرسه‌مان رفتیم و در آن‌جا به عزاداری پدر بزرگوارتان اباعبدالله نشستیم. امیرحسین وهابی از سردرود

سلام ای امام مهربانی‌ها! سلام ای امامی که کبوترهای حرمت قلب‌شان به خاطر تو می‌تپد. ان شاءالله که سلام من را از دور پذیرا باشی. در روز اول مهر که از مدرسه به خانه برمی‌گشتیم از طرف پست، مجله‌ای شما به دستم رسید از خوشحالی نمی‌دانستم چه بکنم، گفتم: «امام رضا (علیه السلام) برایم هدیه فرستاده است».

فاطمه دهقانی فیروزآبادی

سلام بر امام خوبی‌ها حضرت رضا (علیه السلام)! من از شما می‌خواهم من و خانواده‌ام را به صحن و سرای خودتان دعوت کنید. من تا به حال سه بار میهمان شما بوده‌ام، اما هرچه بیشتر پیش شما می‌آیم انگار بیشتر مشتاق دیدار شما می‌شوم. فاطمه فشکی از قم

سلام امام رضا جانم! دوست همیشگی من، دوست خلوت‌های من. امام رضا جان! دوست دارم مثل کبوترهای حرمت هر روز به درگاهت از نزدیک سلام و ادای احترام کنم. ای کاش من هم مثل کبوترانت بال و پر داشتم و به دور گنبد طلایت دور می‌زدم و می‌گفتم: «جانم فدایت ای رضا جان!» مهدیه سویزی از دوغایی

سلام خدمت شما عزیزان که کارهای فرهنگی انجام می‌دهید و برای ما مجله‌های خوب ارسال می‌کنید و با مطالعه‌ی آن‌ها هم جواب سؤال‌های شما را داده و هم میزان علم و دانش ما بالا می‌رود. کیمیا شاکری

یا ضامن آهو! حاجت همه حاجتمندان را بده و همه را به آرزوهایشان برسان، من را هم بطلب پیام حرمت. حکیمه علوی از کلات

سلام ای امام مهربانی‌ها! ای کاش به جای کبوترها بودم و می‌توانستم همیشه کنار تون باشم. تمام رؤیاهای من تو هستی. فاطمه سادات رضوی





روش بازدارنده (تنبيه)

۳. پیش از تنبيه کردن باید دليل تخلف را کشف کرد تا با از میان بردن آن از تکرار تخلف جلوگیری شود.
۴. تنبيه کودک، کار بسیار حساسی است. مربی در تنبيه کودک باید بسیار دقيق و محتاط باشد. برای همین، جهت به اولیا و مربیان سفارش می شود تا آن جا که ممکن است به تنبيه بدنی متوسل نشوند.
۵. اگر کودک از کارش پشیمان شد و از رفتارش بازگشت، باید او را به مهر و نوازش پذیرا شد.
۶. کودک باید بداند چرا تنبيه می شود و اولیا و مربیان به خاطر چه مسئله ای با او تندی کرده اند و او باید چه کند تا نظر آن ها را دوباره به خود جلب نماید.
۷. در تنبيه باید کار بد کودک نکوهش شود نه شخصیت او؛ یعنی به کودک بد کردار باید گفت: این کار تو بد بود نه این که گفته شود: تو فرد بدی هستی!
۸. تنبيه باید در پنهانی انجام گیرد، مگر اینکه اقدام آشکار موجب تنبيه دیگران شود.
۹. در مقام تنبيه به رخ کشیدن خوبی های همسالان کودک، غالباً نتیجه مفیدی ندارد و موجب حسادت کودک نسبت به آنها خواهد شد.
۱۰. باید مراقب بود که تنبيه های بی جا موجب حقیر شدن فرزندان می شود و زمینه دروغگویی و دو رو شدن آن ها را فراهم می آورد.*

- اسلام برخلاف مکتب های مختلف که گاه جنبه های افراط و تفریط را پی گرفته اند، معتقد به حد وسط و اعتدال در تنبيه است.
- تنبيه ممدوح در اسلام تنبيهی است که تنها برای سازندگی باشد و تنبيه برای ارضای نفس مذموم است.
- تنبيه، روش تربیتی نخستین نیست بلکه یک روش تربیتی است که پس از استفاده از روش های دیگری چون محبت، تکریم، رفق و مدارا، گذشت و چشم پوشی، تشویق و ترغیب (چنانچه نتیجه مطلوب حاصل نشد) از آن بهره می گیرند.
- در اسلام تنبيه برای بیدار کردن و پشیمانی فرد است و متناسب با عمل خطای شخص صورت می گیرد و مراحلی دارد که نگاه سرد کردن، روی درهم کشیدن، تذکر دادن، قهر کوتاه کردن از مراحل آن است که هرگاه هیچ یک از این شیوه ها اثرگذار نشد، تنبيه بدنی در سطح محدودی برای اصلاح و بیدار کردن کودکان و نوجوانان به کار می آید.
- نکاتی مهم در امر تنبيه
- در امر تنبيه کودکان به نکاتی باید توجه کرد که اهم آن ها بدین قرار است:
- ۱. تنبيه زمانی صورت گیرد که تربیت کودک متوقف بر آن باشد یا مصلحت کودک در آن باشد.
- ۲. در حال ناراحتی و خشم باید از تنبيه جلوگیری کرد.

سخنی با بزرگترها



۱

هشتم آبان چه روزی است؟
الف: روز جوان ب: روز نوجوان ج: روز کتابخوانی

۲

شهادت امام رضا علیه السلام در چه روزی بوده است؟
الف: سی ام صفر ب: بیستم صفر ج: بیست و سوم محرم

۳

کدام امام در مدینه کلاس علمی و شاگردان زیادی داشت؟
الف: امام حسن علیه السلام ب: امام موسی کاظم علیه السلام ج: امام باقر علیه السلام

۴

کدام گزینه از توصیه های امام رضا علیه السلام به دوستانشان در نامه به عبدالعظیم حسنی بود؟
الف: در گفتارشان راستگو باشند ب: شیطان را به دل خود راه ندهند ج: هر دو مورد صحیح است

۵

امام حسن (ع) چه هدیه ای به عبدالله و همسرش داد؟
الف: هزار سکه طلا ب: هزار گوسفند ج: هزار سکه طلا و هزار گوسفند

۶

اندازه و شکل بال در پرستوها چگونه است؟
الف: بال های باریک کشیده و نوک تیز دارد ب: بال های کوتاه پهن و گرد دارد ج: بال هایی بزرگ و پهن و نوک تیز دارد

۷

صد و دوازدهمین سوره قرآن چه نام دارد؟
الف: مسد ب: اخلاص ج: فلق

۸

چه کارهایی در مجالس عزای معصومین پسندیده نیست؟
الف: ضرر مهمی را به خود یا دیگران وارد کردن ب: استفاده از وسایل موسیقی و نواختن آهنگ های نامناسب ج: هر دو مورد صحیح است

۹

یکی از پیام های سوره اخلاص در کدام گزینه آمده است؟
الف: خداوند یکتا و یگانه است ب: وفا کردن به عهد ج: علم آموزی

۱۰

حاکم ستمگری که در زمان امام رضا علیه السلام حکومت می کرد چه نام داشت؟
الف: مروان ب: مأمون ج: ولید

پاسخ ستاره بارون: -چهار سوره
توحید، ناس، فلق، کافرون

پاسخ چیستان:
انار - کوثر - اصفهان - آینه - فجر - قالی

دوست مهربان!

برای ادامه عضویت می بایست به پرسش های جدول طراحی شده پاسخ دهید و امتیاز لازم را به دست آورید تا نشریه ی بعدی برای شما فرستاده شود.

مهلت تحویل یا ارسال رمز جدول تا زمان دریافت نشریه بعدی می باشد. (نیازی به پست پیشتاز و سفارشی نیست) در صورت تغییر نشانی منزل در اولین فرصت با شماره ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۷۳ تماس گرفته، مارا از نشانی و کد پستی جدید خود باخبر کنید.

نام.....نام خانوادگی:.....نام پدر:.....کد رایانه ای:.....

(عضو محترم! نوشتن کد رایانه ای الزامی است. چنانچه کد خود را فراموش کرده اید، در برگه ی پستی آدرس شما موجود است)

جهت ثبت نام به دفتر نورالهدی واقع در حرم مطهر رضوی، سر درب غربی صحن جامع رضوی مراجعه نمایید.

کلید مسابقه ۳۳			پاسخنامه مسابقه		
الف	ب	ج	الف	ب	ج

نام و نام خانوادگی:	نام پدر:
کد ملی:	
مقطع تحصیلی:	
در صورتی که آدرس منزل شما از زمان ارسال شماره قبلی تغییر یافته است، آدرس جدید را بنویسید:	
کد پستی:	
تلفن ثابت:	همراه:



شماره ۳۴

فرستنده:.....

.....

.....

.....

.....

کد پستی:.....

کد عضویت:.....

پست جواب قبول

هزینه ی پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۱۵-۹۱۷۳۴ پرداخت خواهد شد
شماره صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۵۳ • تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۷۳ | ۰۵۱-۳۲۲۱۱۴۴۱

www.razavi.aq.ir



عزاداری

اربعین رسید از راه
وقت گریه و زاری
هر کجا به راه افتاد
هیئت عزاداری

● لیلایامی
● تصویرگر: عاطفه فتوحی

بعد هم رسید از راه
چند تا غم دیگر
چند اتفاق بد
روزهای غمگین تر

ما سیاه پوشیدیم
باز حالمان بد شد
روز رحلت تلخ
حضرت محمد ﷺ شد

شد شهید در این ماه
دومین امام ما
شد شهادت آقا
آن پناه آهوها

توی مسجد و هیئت
شب دوباره بیداریم
واقعاً که در این ماه
ما همه عزاداریم



